

آن را شامل می‌شود: **وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا...**

مرحوم طالقانی درباره غفرائتک در آیه مورد نظر گفته‌اند: که غفرائتک بدون فعل، حکایت از همبستگی با **بِمِيعِنَا وَ اطْعِنَا** می‌کند، پیوستگی آن و نارسائی هر فعلی را در اینجا آشکار کند، زیرا هر فعلی مانند **تَقُولُ وَ تَطْلُبُ وَ تَرْجُو** گفته شود پیوستگی غفرائتک با آن جملات (سمعنا و اطعنا) از بین می‌رود و معنای وسیع آن محدود می‌شود و سمعنا و اطعنا **مُشْعِر** به ناتوانی و آلودگی به گناه و واماندگی در راه است، چه تسلیم به اراده و خواست خداوند و گوش به فرمان او شدن، برای همین است که آلودگیها و زنگارها را از او بزاید و به او نیرو و روشنی بخشد و مشمول خاص **رُبُوبِيَّتِش** گرداند. چنانچه بعضی مفسران هم درخواست حال و قال مؤمنین را از پروردگارشان به همین جهت ذکر کرده‌اند. در خیر است از امام صادق (ع) که فرمود: خدای سبحان با آیه معروف به «**أَمِنَ الرَّسُولُ**» در لیلۃ المعراج با پیامبر خود مشافهه و گفتگو کرده و پیامبر (ص) فرمود که: چه در آن شب که به ساق عرش رسیدم، پروردگار من فرمود که: **أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ**، پس من جواب از خود و از امت خود دادم که: «**الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَنَ...**»، «**وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ اطْعِنَا**» پس حق تعالی فرمود: «**لَهُمُ الْجَنَّةُ وَ الْمَغْفِرَةُ**» و من گفتم «**غَفَرَاتِكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ**» و نیز در خبر است: چون بنده بر خواند: (آمن الرسول) تا آنجا که (والیک المصیر)، خدای تعالی گوید: ترا بیامرزدیم؛ اگر بنده‌ای در برابر گناهان از خداوند طلب آمرزش کند تا سه بار، خداوند پاسخ آمرزش به او دهد و بار آخر می‌فرماید: آنچه بخواهم عمل کنم.

منابع: قاموس قرآن، ۱۰۸۱۵؛ دایرة المعارف اسلام (انگلیسی)، ۱۶/۱۵۷۸، ۱۰۷۸۶؛ تفسیر صافی، ۸۲؛ تاج الشراعی، ۳۳۰۱؛ کشف قریشی، ۳۳۱/۱؛ تفسیر المیزان، ۶۱۸۲؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، ۲؛ تفسیر مجمع البیان، ۵۳، ۲۲۱؛ منهج الصادقین، ۲، ۱۶۵؛ پرتوی از قرآن، ۱، ۲۷۸؛ فرهنگ معارف اسلامی، سیدجعفر سجادی، ۱۳۷۷؛ تفسیر طبری، ۱۸۱/۱؛ تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ۷۸۰. محبوبه مؤذن

غَفَلَت، اسم مصدر از ثلاثی مجرد **عَفَلَ** در عربی، به معنای فرو گذاشت و بی‌خبر ماندن؛ که فارسی سره آن **قِرْناس** به فتح اول، به معنی غافل و نادان و به کسر اول (فرناس) در عربی به معنی شیر درنده و سطیر باشد. کلمه غفلت در ۵ آیه، و مشتقات آن از غافل و تغافل و غیره در ۳۰ آیه از آیات کریمه قرآن و همه جا به معنی بی‌خبری و غفلت و عدم توجه و اشتباه تفسیر شده است.

غفلت از نواقص اخلاقی، به مفهوم اعراض از مطلوب به سبب عوارض نفس است. در اخلاق، غفلت عبارت از سستی و ضعف نفس از توجه به مقصود و مطلوب است. غرض نفس اگر برایش خیر و سعادت در دنیا و دین باشد، غفلت از آن و برانگیخته نشدن نفس به تحصیل آن، رذیلت است و اگر غرض، شر و شقاوت باشد، غفلت و خودداری از آن فضیلت، ولی نیت و اراده کردن به شر، رذیلت است. هماهنگی و موافقت با مطلوب اگر منتهی به خیر شود، به این اعتبار، غفلت از آن مطلقاً مذموم است. غفلت و کاهلی از تحصیل آنچه از امور دنیا و دین مستحسن است، موجب محرومیت از سعادت دنیا و آخرت و منجر به شقاوت و بدبختی در هر دو جهان خواهد شد، زیرا سستی در رعایت امور زندگی و مصلحتهای آن به هلاکت شخص و انقطاع نوع خواهد انجامید و غفلت از اکتساب معارف و اخلاق فاضله و بی‌توجهی به ادای واجبات و مستحبات که منجر به ابطال غایت و هدف رسیدن هر شخصی به کمال خود، که استعداد آن را دارد، می‌گردد، چنین غفلتی صریحاً، مقابله با آفریدگار و موجب هلاکت و شقاوت همیشگی انسان است.

انسان در غفلت - به مفهوم اخلاقی - دچار چند نوع رذیلت می‌شود. اغلب حکیمان، مقدمات و سبب عروض غفلت بر انسان را در چند عامل توضیح داده‌اند: الف) عدم کمال جویی، ب) نشیانی، اشتغال کمتی و کیفی به رذایل اخلاقی و ... عدم کمال جویی در انسان از نتایج غفلت است. انسان به واسطه این مسأله از نیل به کمالات اخلاقی باز خواهد ماند. نیز نسیان در قسمتی که به امور مورد اشتغال انسان مربوط می‌شود، او را از انجام و نیز توجه مطلوب نسبت به آنها باز خواهد داشت. همچنین اشتغال به رذایل خود به خود موجب غفلت از توجه به امور واجب خواهد بود.

مقابل غفلت و مخالف با آن برخی واژه‌ها که در اخلاق، فضیلت محسوب می‌شوند، قرار دارند. اما معنی واژه‌های دیگر موجب تفاوت غفلت با آنها است. نیت، مقابل غفلت است و آن نیتی است مداوم به مفهوم برانگیخته شدن نفس و توجه آن به سوی هدف و مقصود خود. نیت، واسطه میان علم و عمل است، زیرا چیزی تا دانسته نشود، قصد نخواهد شد و تا هنگامی که قصد نشود به فعلیت نخواهد رسید؛ پس علم، مقدم بر نیت و شرط آن تداوم نیت است که عمل ثمره و فرع آن می‌باشد؛ زیرا هر فعلی از فاعل مختار صادر می‌شود و عمل پایان نمی‌پذیرد، مگر به علم، شوق، اراده و قدرت؛ زیرا تا چیزی شناخته نشود، جستجو یا گریز از آن تعقل نمی‌شود و این علم است و نیز متوقف بر میل و رغبت و خواهشی،

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Gaflet (el-Girre)

er-Riāye, s. 508-567

297.72/MCH-11

070448

GAFLET

1 BÜŞRA AKDEMİR, Kur'ân'da gaflet kavramı, Uludağ Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2011



تَضَوُّرِ اخْتِلَافِ

اثر خامه
احمد رفعت

تکرار طبع ونشری حقی مؤلفنکدر

معارف نظارت جلیله سنک زخصتیه طبع اولنمشدر

در سعادت

(محمود بك) مطبعه سی — باب عالی جوارنده ابوالسعود

جاده سنده نومرو ۷۲

۱۳۰۵

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi	
Keyit	7946
Tasnif No. :	170.3 AHM.T

(۲۷۶)

مستحق اولدی ترککزک حکمتی نهدر) دیو سوال ابتدکارنده
حضرت فاروق عالیجناب (بنی اغصاب ایتدی بونک اوزرینه
تعذیر ایدرسه م نفسه نصرت ایتمش اولورم بن برکیمسه بنی
نفسی حمایه ضرب و تعذیر ایتکی سومم بیورر . اشته بو
هرکه بریوک درسدر .

§

﴿ غفلت ﴾ — محققین عندنده ایکی قسمدر برنجیسی
(غفلت معتدله) نفس الامرده نعم الهیهدن عد اولنور اشبو
غفلت معتدله انسانی امور اخرویه واحکام دینییه بنی اجرادن
القیومیاز بالکنز دنیاچه موجب حیرت ودهشت احوالدن آلیقور
اکر بوغفلت معتدله اولماییدی انسانه حیرت ودهشت غلبه
ایدوب لوازم عبودیته رعایتدن تعطل و خود مرتبه سنه تنزل
ایتمسی لازم کلوردی . اشته جناب حکیم مطلق بومثللو حاللردن
قوللرینی محافظه ایچون اشبو غفلت معتدله بنی احسان بیورمشدر .
ایکنجیسی (غفلت متجاوزه) و مذمومه در بونوع غفلت
انسانی جمع مال و عز و جاهه مشغول و منهک ایدر .

لایق اولان امور دینییه ده غفلتدن ممکن مرتبه توقی
وازاله سنی جناب حقندن تمی ایتکدر . حضرت فاروق رضی الله
عنه بيله مسلم اولان جلالت قدر و کرامتله برابر هر خطبه
عقینده (اللهم لاتکلنا علی انفسنا ولا تأخذنا علی غرة ولا تجعلنا
من الغافلین) ذیودعا بیوررلر ایدی .

§

الفقه الإسلامي وأدلته

التامل للأدلة الشرعية والآراء المذهبية وأهم النظريات الفقهية

وتحقيق الأضاريف البرية وتخريجها

وفهرسة الفبائية للموضوعات وأهم المسائل الفقهية

« من يريد الله به خيراً يفقهه في الدين »

تأليف

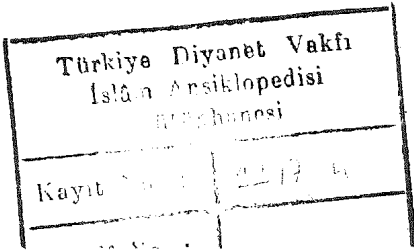
الدكتور وهبة الزحيلي

المجلد الرابع

النظريات الفقهية والعقود

1985 Dimeşk

دار الفكر



يحجران قضاء، وتصرفاتها قبل القضاء نافذة، ويقام على كل منهما قيم بقرار الحجر نفسه، أو بوثيقة على حدة.»

واشترط القانون المدني السوري لإبطال تصرف المغفل والسفيه شهر قرار الحجر إلا في حالتين نصت المادة (١١٦) منه على ما يأتي:

« ١ - إذا صدر تصرف من ذي الغفلة أو من السفيه بعد شهر قرار الحجر، سرى على هذا التصرف ما يسري على تصرفات الصبي المميز من أحكام.

٢ - أما التصرف الصادر قبل شهر قرار الحجر، فلا يكون باطلاً أو قابلاً للإبطال، إلا إذا كان نتيجة استغلال أو تواطؤ.»

وأما الوكالة القضائية: فهي نوع من الولاية قررته القوانين النافذة في أحوال ثلاث:

١ - المفقود والغائب: نص قانون الأحوال الشخصية السوري في المواد (٢٠٢ - ٢٠٦) على أصولها والأحكام المتعلقة بها، ومنها أن المفقود: هو كل شخص لا تعرف حياته أو مماته، أو تكون حياته محققة، ولكن لا يعرف له مكان (م ٢٠٢) ومنها أنه يعتبر كالمفقود: الغائب الذي منعه ظروف قاهرة من الرجوع إلى مقامه أو إدارة شؤونه بنفسه، أو بوكيل عنه، مدة أكثر من سنة، وتعطلت بذلك مصالحه أو مصالح غيره.

أما حكم زوجة المفقود فقد نصت المادة (١٠٩) من هذا القانون على أنه: « إذا غاب الزوج بلا عذر مقبول، أو حكم بعقوبة السجن أكثر من ثلاث سنوات، جاز لزوجته بعد سنة من الغياب أو السجن أن تطلب إلى القاضي التفريق، ولو كان له مال تستطيع الإنفاق منه.»

والتفريق للغيبه بعد سنة في هذه المادة مأخوذ من القول المعتمد في مذهب المالكية.

وقال المالكية والحنابلة: تكون الولاية عليه حينئذ للقاضي، ولا تعود لمن كانت له من أب أو جد؛ لأن الولاية سقطت ببلوغ الصغير رشيداً، والساقط لا يعود^(١).

وقانون الأحوال الشخصية السوري أخذ بالرأي الثاني في المادة (٢٠٠) وهي: « ١ - الجنون والمعتوه محجوران لذاتها، ويقام على كل منهما قيم بوثيقة» ومعنى المادة أن تصرفات الجنون والمعتوه تعد باطلة، ولو قبل شهر قرار الحجر عليها، حماية لمصالحها.

وأما القانون المدني السوري في المادة (١١٥) فلم يعتبر تصرفات الجنون والمعتوه باطلة إلا بعد شهر قرار الحجر عليها لحماية لاستقرار المعاملات إلا في حالتين استثناهما نص المادة وهي:

١ - يقع باطلاً تصرف الجنون والمعتوه، إذا صدر التصرف بعد شهر قرار الحجر.

٢ - أما إذا صدر التصرف قبل شهر قرار الحجر، فلا يكون باطلاً إلا إذا كانت حالة الجنون أو العته شائعة وقت التعاقد، أو كان الطرف الآخر على بينة منها.

وأما الولاية على السفيه وذي الغفلة: فإنها تكون للقاضي باتفاق المذاهب الأربعة^(٢)؛ لأن الحجر عليها متوقف على قضاء القاضي، حفاظاً على مالها ومراعاة لمصلحتها.

وعلى هذا تكون تصرفاتها صحيحة نافذة قبل إيقاع الحجر عليها. نصت المادة ٢٠٠ / ٢ من قانون الأحوال الشخصية السوري على ذلك فيما يأتي: « السفيه والمغفل

(١) غاية المنتهى: ١٤٢/٢، الشرح الكبير للدردير: ٢٩٢/٣

(٢) المراجع السابقة: معني المحتاج: ١٧٠/٢.

الفقه الإسلامي وأدلته

السائل للأردنية الشرعية والآراء الذهبية وأهم النظريات الفقهية
وتحقيق الأبحاث النبوية وتخريجها

وفهرسة الفبائية للموضوعات وأهم المسائل الفقهية

« من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين »

تأليف

الدكتور وهيب الزحيلي

المجلد الخامس

تمت العقود، الملكية وتوابعها

1985 Dimech

دار الفكر

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphane	
Kayıt No :	2217-5
Tasnif No :	

المطلب الخامس - أثر الحجر على المغفل :

المغفل أو ذو الغفلة : هو من يغيب في البيوع، ولا يهتدي إلى التصرفات الراجعة في بيعه وشرائه، لقلته خبرته وسلامة قلبه. ويختلف عن السفیه بأنه ليس بمفسد لماله، ولا بمتابع هواه، ولا يقصد الإفساد. والسفیه عكسه، مفسد قصداً لماله، متابع لهواه. والمغفل ليس هو المعتوه؛ لأن المعتوه يخلط في كلامه.

ولا يحجر على المغفل عند أبي حنيفة، ويحجر عليه عند الصحابيين، ويفتي بقولها، وهو رأي باقي الفقهاء، رعاية لمصلحته وحكم تصرفاته كالسفیه^(١).

بدء الحجر على السفیه والمغفل ونهايته :

قال محمد بن الحسن، وابن القاسم المالكي^(٢) : يثبت الحجر على السفیه والمغفل من وقت ظهور أمارات السفه أو الغفلة، ويزول بزوالها، دون توقف على قرار القاضي بالحجر؛ لأن المسبب يدور مع سببه وجوداً وعدمًا.

وبناء عليه لا تصح ولا تنفذ تصرفاتها بمجرد ظهور الأمارات المذكورة ويكون محجوراً عليها ولو قبل صدور قرار القاضي.

وقال أبو يوسف (ورأيه الراجح عند الحنفية) وجمهور الفقهاء^(٣) : لا يثبت الحجر على السفیه وذو الغفلة، ولا يرفع إلا بقرار القاضي بثبوتيه أو رفعه؛ لأن كلاً من السفه والغفلة ليس أمراً محسوساً كالجنون والعتة، وإنما يستدل عليه بالتصرفات الحاصلة من السفیه والمغفل، وهذه أمور تقديرية اجتهادية، تختلف باختلاف وجهات النظر، فلا بد من حكم القاضي للثبوت من الأمر ورفع الخلاف، ومنعاً من

أحدهما - يصح لأنه عقد معاوضة، فلكه بالإذن كالنكاح، ويظهر أن هذا هو الأرجح عندم.

والثاني - لا يصح؛ لأن الحجر عليه لتبذيره وسوء تصرفه، فإذا أذن له، فقد أذن فيما لا مصلحة فيه، فلم يصح. وقد عرفنا أن هذا الوجه هو الأصح عند الشافعية.

ويلتزم السفیه بواجباته الشرعية كنفقة زوجته وخادمه ومن تلزمه نفقته، وتجب عليه الفرائض الدينية المتعلقة بالأموال، كالزكاة، لكن لا يباشر توزيعها بنفسه، بل يفرقها وليه، كسائر تصرفاته المالية. ويصح منه نذر كل عبادة بدنية كالحج والصيام والصلاة؛ لأنه غير محجور عليه في بدنه. ولا يصح منه نذر عبادة مالية كصدقة وأضحية لأنه تصرف في مال.

وإن أحرم السفیه بحج فرض، صح إحرامه به، كسائر عباداته، وتدفع النفقة من ماله إلى ثقة، ينفق عليه في الطريق، حتى يعود، كما قال باقي الفقهاء. وإن كان الحج الذي أحرم به تطوعاً، وكانت نفقته في السفر كنفقته في الحضر، أو كانت نفقته في السفر أزيد، لكن يكتسب السفیه الزائد في سفره، لم يمنعه وليه من إتمام الحج؛ لأنه وجب بالشروع. فإن كانت نفقة السفر أزيد، ولم يكتسبها فلوليه تحليله من الإحرام بحج النفل، لما عليه من الضرر فيه، ويتحلل بالصيام أي صيام عشرة أيام، كالمعسر إذا أحصر، كما قال الشافعية.

وحكم تصرف ولي السفیه، كحكم تصرف ولي الصغير والجنون مقيد بتحقيق المصلحة للمولى عليه.

والخلاصة : أن تصرفات السفیه بالبيع والشراء ونحوها موقوفة على إجازة وليه عند الحنفية والمالكية، وباطلة ولو بإذن الولي عند الشافعية، وباطلة بغير إذن الولي، وتصح وتنفذ بإذنه عند الحنابلة على الراجح.

(١) الدر المختار : ١٠٢/٥ وما بعدها، تبين الحقائق : ١٩٨/٥ وما بعدها، البدائع : ١٦٩/٧.

(٢) رد المحتار : ١٠٢/٥، ١٠٦، الشرح الكبير : ٢٩٧/٣ وما بعدها.

(٣) القوانين الفقهية : ص ٢٢١، رد المحتار : ١٠٢/٥، الشرح الصغير : ٢٨٨/٣، معني المحتاج : ١٧٠/٢، المعني :

Tavaddi
A. Y. 1988



المملكة العربية السعودية
جامعة أم القرى
مركز بحوث العلوم والتكنولوجيا
مركز بحوث الدراسات الإسلامية
مكتبة المكتبة

عَوَارِضُ الْأَهْلِيَّةِ

عند الأصُولِيِّينَ

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No. :	10114
Tasnif No. :	297-501 CEB-A

تأليف

الدكتور حسين بن علي الجبوري

الأستاذ المشارك بطنية الشريعة والدراسات الإسلامية
بجامعة أم القرى

٢٠١٤ - ١٩٨٨

Kod: 070448 Y. Med.

Gaflet (221-331)

719 OCAK 1996

فصل
٥

الفصل الخامس

في

الغفلة

- ويشتمل هذا الفصل على أربعة مباحث هي :
- المبحث الأول : في تعريف الغفلة لغة واصطلاحاً .
 - المبحث الثاني : في مقارنة بين السفه وذو الغفلة .
 - المبحث الثالث : في حكم تصرفات ذي الغفلة .
 - المبحث الرابع : في تكليف الغافل شرعاً .

بیم، شهر (جمعیت در ۱۳۶۵ ش ۶۸۶۹۶ نفر)، مرکز شهرستان بیم (جمعیت در ۱۳۶۵ ش - ۱۶۶۷۰۱ تن). در ۵۸ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی و ۲۹ درجه و ۶ دقیقه عرض شمالی، در مشرق استان کرمان، در ارتفاع ۱۰۷۶ متری از سطح دریا و به فاصله ۱۹۳ کیلومتری از مرکز استان واقع است. بیم از شهرهای کهن ولایت کرمان است و قدمت آن به دوره ساسانی می‌رسد. در قرون نخستین اسلامی که خوارج در جنوب شرقی ایران نفوذ فراوان داشتند بیم نیز از آنها خالی نبوده چنانکه به گفته مؤلف *حدودالعالم* خوارج مسجد جداگانه‌ای در این شهر داشتند. پارچه‌های زیبا و فاخری که در بیم می‌بافتند به جاهای دور دست صادر می‌گشت و از مراکز مهم پرورش کرم ابریشم و پافت پارچه‌های ابریشمی بوده است. دژ استوار بیم از سده چهارم هجری شهرت داشت و اغلب جغرافیایان مسلمان از آن یاد کرده‌اند. ارگ بیم از دیر باز مقر سلاطین و فرمانروایان کرمان و محبس گردنکشان منطقه بوده است. این ارگ در ۱۱۳۱ و ۱۱۳۴ ق، دو بار به تصرف محمود افغان درآمد و تا ۱۱۴۲ ق در دست افغانها باقی ماند. نادر پس از بیرون راندن افغانها ارگ بیم را مرمت کرد. در ۱۲۵۳ ق، که آقاخان محلاتی، حکمران کرمان سر به شورش برداشت در ارگ بیم محصور گردید و چون محاصره او به درازا کشید سکنه بیم از شهر بیرون آمده شهر تازه‌ای در ۵۰۰ متری آن برآوردند. پس از آن بیم کهنه رو به ویرانی نهاد و تنها شماری از افراد نظامی در ارگ آن باقی ماندند. بیم جدید در اواخر سده سیزدهم هجری شهری آبادان بود و شش حمام و مساجد متعدد و یک مدرسه علوم دینی به نام مدرسه جد سادات داشت. امروزه بیم در شمار شهرهای بزرگ استان کرمان و از مراکز مهم کشاورزی و دامپروری منطقه به شمار می‌رود. مهمترین محصولات آن عبارتند از خرما، مرکبات، غلات، حنا، سیب زمینی، بقولات و انواع میوه‌های درختی. بجز بلوچه‌های مهاجر که مذهب سنت می‌ورزند اکثر سکنه بیم شیعی مذهبند و از شیعیان اندکی نیز از طریقه شیخی پیروی می‌کنند. شهرستان بیم دارای سه بخش مرکزی، نرماشیر و راین و شانزده دهستان است.

منابع: سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۶۵ ش؛ جغرافیای کرمان، ۹۲ - ۱۰۹؛ دایرة المعارف سرزمین و مردم ایران، ۶۵۴ - ۶۵۵؛ سرزمینهای خلافت شرقی، ۳۳۵ - ۳۳۶؛ *عقدالعلی للموقف الاعلی*، ۱۲۸ - ۱۲۹؛ *مرآت البلدان*، ۳۵۰/۱ - ۳۵۳؛ تاریخ سلجوقیان و غز در کرمان، در اغلب صفحات. حسن انوشه

بمبئی، بندری در ساحل غربی شبه قاره هند در دریای عربستان، که در موقعیت جغرافیایی ۱۹ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۷۲ درجه و ۵۰ دقیقه طول شرقی واقع است. این شهر بندر که امروزه مرکز ایالت ماهاراشترا جمهوری هند و مرفه ترین (و در عین حال گرانترین) شهر این سرزمین پهناور است، مرکز پولی و مالی و بازرگانی هند و دومین شهر بزرگ این کشور نیز به حساب می‌آید. بمبئی روزگاری جزیره‌ای (و یا در واقع مجموعه‌ای از ۷ جزیره بعضاً به هم پیوسته) در ساحل غربی شبه قاره هند بوده که در میان مردابها و تالابهای مالاریا خیز محصور بوده

دختران با ورود به سن ده سالگی و ظهور علایمی از قبیل احتلام و حیض و غیره وارد بلوغ می‌شوند. اسلام برای این دوران اهمیت فراوانی قائل شده است، زیرا کودک یا نوجوان چون به بلوغ می‌رسد، وارد مرحله تازه و عالیتری از ادراک و شعور و فهم مسایل و احساس مسئولیت می‌گردد، از این رو خداوند این سن معین را فاصله میان کودکی و مردانگی یا زنانگی قرار داده است و با ورود به این دوران کلیه احکام شرعی بر این پسر بالغ یا دختر بالغ مترتب می‌شود، بدین معنی از لحظه‌ای که دختر و یا پسر علامتهای مذکور در آنها پدیدار شد شرعاً آنها مکلف به انجام کلیه تکالیف شرعی اعم از اوامر و نواهی می‌باشند. با توجه به این تکلیف شرعی است که در اصطلاح عامه مردم دوران بلوغ را دوران تکلیف می‌گویند. بنابر روایات و متون فقه از لحظه‌ای که کودک (اعم از پسر یا دختر) بالغ می‌شود در واقع شخصیت مستقلی است که از آن لحظه باید با توجه به آن استقلال عمل نماید. بنابر روایات از لحظه بلوغ است که کارهای نیک و بد انسان ثبت می‌گردد و در روز قیامت مورد مؤاخذ و بازرسی قرار می‌گیرد. در کتابهای فقهی بالغین از احکام خاصی برخوردارند، آن احکام عبارتند از: ۱) کلیه واجبات شرعی از قبیل نماز، روزه، خمس، زکاة بر انسان بالغ واجب است؛ ۲) فرد بالغ است که در معاملات می‌تواند شرکت نماید و قرارداد امضا کند. لذا کودک حق تصرف در اموال، حق خرید، فروش، قرض گرفتن و دادن، ازدواج، طلاق، اجاره، مضاربه، مزارعه، مساقاة، ضامن شدن، حواله دادن و گرفتن، کفالت، هبه دادن، وقف نمودن، اقرار نمودن، شهادت، امامت جماعت و جمعه، قذف و مرتد شدن را ندارد (تنها شهادت نابالغ در مورد قتل قبول است)؛ ۳) کلیه حدود شرعی بر بالغ جاری می‌شود، نابالغ در صورت ارتکاب قتل از حد معاف است؛ ۴) هر مسلمانی ملزم است پسر خود را پس از تولد ختنه نماید و اگر در سالهای طفولیت این امر به تأخیر افتاده باشد، در هنگام بلوغ باید ختنه شود.

منابع: منهاج الصالحین، ۳۶/۱ به بعد، ۱۸/۲ به بعد؛ *مبانی العروة الوثقی*، ۲۰/۱؛ *مبانی تکملة المنهاج*، ۱۰/۱ به بعد، ۳/۲، ۷۵؛ *وسائل الشیعة*، ج ۱۸، ابواب مقدمات الحدود، باب ۶، شهادت، باب ۲۲. دایرة المعارف

بله، یا بلاهت به معنی غفلت، کندفهمی، کودنی، نادانی و به کار نگرفتن عقل است. در اصطلاح دانش اخلاق بله یا بلاهت یکی از دو ردیلتی است که در برابر فضیلت حکمت قرار دارد و آن درگذشتن یا عدول اندیشه از اعتدال (= حکمت) به سوی تفریط است، چنانکه سفه درگذشتن نیروی فکری است از اعتدال (= حکمت) به سوی افراط. (= سفه). این عدول اندیشه یا قوت فکری از اعتدال به سوی تفریط که همانا تعطیل قوه فکری است به گفته حکما از روی آزاده است، نه از روی خلقت. خواجه نصیر تصریح می‌کند که «بله تعطیل قوت فکری بود به ارادت، نه از روی خلقت».

منابع: اخلاق ناصری، چاپ مینوی، ۱۱۹؛ گوهر مراد، چاپ موجد، ۳۵۶؛ *نفیس الفنون*، ۳۷۲/۲؛ اخلاق عالم‌آرا، ۳۶. اصغر دادبه

goffet

مُغْفَلٌ:

١ - تعريف: المغفَّل هو من لا يحسن التصرف لسذاجته وضعف تفكيره.

٢ - أحكامه:

أ - الرقي بمداركة: المغفَّل يجب أن تبذل له العناية الخاصة للرقي بمداركة وزيادة خبراته، ولا يجوز أن يُهْمَل بحجة أنه مغفَّل.

ب - الحجر عليه: إذا أدت الغفلة بالشخص إلى إساءة التصرف بماله فلورثته أن يطلبوا الحجر عليه، وللقاضي أن يحجر عليه إن رأى في ذلك حفظاً لماله.

ج - غشه: المعاملات في الإسلام مبنية على أساس الصدق والأمانة، وبناء على ذلك فلا يجوز لباع أن يبيع السلعة للمغفل بأكثر مما يبيعها لغيره، فإن فعل فهو آثم ويعزر.

د - طلبية العلم الشرعي: يشترط في طالب العلم الشرعي بخاصة أن يكون ذكياً فطناً، ولا يجوز أن يكون مغفلاً، ولا يجوز للمغفَّل أن يُمَكَّن من طلب العلم الشرعي، لأن العلم الشرعي إذا آل إلى المغفَّلين أفسدوه.

MADON VE YEMERAN KUTUP
SONRA GÖLEN DOKÜMAN

20 MAYIS 2008

1 KASIM 1991

HDS

madde : Godled

A. Br. : c. , s. .

B. L. : c.vii , s. 4356

F. A. : c. , s.

M. L. : c. 19 , s. 901-902

T. A. : c.xvii , s.